

دکتر عبدالمهدی یادگاری
استادیار گروه فرهنگ عربی و علوم قرآنی

استقال علوم اسلامی از بغداد به خراسان در سده های نخستین هجرت

«دوره تحولی که بعد از اسلام، در قرن سوم هجری در ایران پدیدار گشت، بطور سطحی و ناقص مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است، درحالیکه از بسیاری جهات، بارورتر و جالبتر بوده است.»
انوار براون

دین مبین اسلام با سوادآموزی بجهانیان عرضه شد، و لفظ خواندن^۱ در سر لوحه رسالت آسمانی قرار داشت. این سوادآموزی نامحدود بود، و تمام علوم را برای همگان و در همهجا شامل می گردید: یک انسان از روی جبر واکراه از دین اسلام پیروی نکند^۲. از علوم ملل دیگر، بیافزاید، بفرافکتن زبان ایشان، بهره یابد^۳، بهر نقطه ای از جهان، که امکان بهره

۱ - «اقرا باسم ربك الذی خلق...» قرآن کریم سوره ۹۶ علق، آیه امکیه.

۲ - «لا اکراه فی الدین، قد تبین الرشد من الغی...» قرآن کریم سوره ۲ بقره،

آیه ۲۵۶ مدنیه.

۳ - جوادعلی ۱۳۳/۸ - ۱۳۴، بنقل از مسعودی (التنبیه والاشراف ۲۴۶) و

بلادری (فتوح البلدان) ۴۷۳ بیعد، سجستانی (المصاحف)؛ و کتاب (امناع الاسماء)

۱۸۷/۱ - ۱۹۴. روایت شده است، که زیدین ثابت زبان یهود (سریانی یا عبری) را، و همچنین فارسی، رومی، قبطی و حبشی را می آموخت.

گیری از علوم میسر باشد، برود^۴ و اهمال نوزد، دانش را بدیگران بیاموزد و درمیان مردم رواج دهد^۵. و آنرا در کتابها نوشته تا از میان نرود، و نسلهای دیگر از آن بهره‌مند گردند.

بهمین جهت، پیامبر اکرم (ص) فرمان دادند تا کسانی که از پرداختن مبالغ تعیین شده بمنظور رهائی یافتن از اسارت (جنگ بدر) عاجزند، و سوادی دارند، عهده‌دار آموزش دهتن از مسلمانان گردند^۶. این نخستین مدرسه علمی بود که پیامبر اسلام، برای مسلمانان تأسیس کرد، و این نخستین گام جدی بود که در راه مبارزه با بیسوادی برداشته شد.

شاگردان و دست پروردگان پیامبر (ص)، از نشر علم و دانش میان مردم، دریغ نورزیدند و شب و روز و گاه و بیگاه، در هر زمان و مکان، به زن و مرد، و هر دسته و گروه، و جنس و نژادی، به کوشش خود، در این فرمان خدائی، ادامه دادند. تا اینکه امیر المؤمنین علی (ع) از مدینه به بصره، کوفه، مدائن، صفین و نقاط دیگر رفتند و دانش اسلامی را به این نقاط نیز، بردند. امام در خطبه‌ها و سخنرانیها، اندرزها، کلمات دربار و رفتار خدائی خود، پیوسته در صدد تعلیم و آموزش مردم بودند، و از مردم خواستند که فرصت را از دست ندهند، و در هر زمینه علمی که علاقه‌ای دارند جویا شوند^۷. کسانی که می‌توانستند بهره گرفتند، و بدیگران

۴ - اطلبوا العلم ولو بالبعین - شهید عاملی (منیة المرید) ۱۲.

۵ - زکوة العلم نشره.

۶ - قیدوا العلم بالکتاب - المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی الشریف

۳۳۵/۴

۷ - جواد علی ۱۳۳/۸، بنقل از ابن سعد (طبقات) ۱۴/۲؛ جهشیاری ۱۲، کتاب

(امتاع الاسماح) ۱۰۱/۱.

۸ - امام فرمودند: «سلونی قبل أن تفقدونی، فلا بنا بطرق السماء أعلم منی بطرق الارض» نهج البلاغه ضبط صبحی الصالح ۲۸۵.

نیز آموختند.

مراکز علوم پیش از اسلام:

مراکز علمی عمده و مشهور جهان متقدمین پیش از اسلام، در چهار نقطه شناخته شده‌اند:

الف: اسکندریه، که از چهار قرن، پیش از میلاد مسیح، جانشین آتن، و وارث تمدن یونان، و یکی از مراکز تلاقی افکار علمی و فلسفی و عرفانی شرق و غرب شده، و در آن رصدخانه و کتابخانه و مدرسه پیا شده بود. دانشمندانی بزرگ در فلسفه، منطق، ریاضیات، نجوم، طبیعیات، کیمیا، طب، جغرافیا و غیر آن، از آنجا برخاستند، که در طب و تشریح، روشهای اطباء یونانی را بکار می‌بردند، و تألیفاتی بجای نهادند، که مورد استفاده مترجمان قرون بعد قرار گرفت.

ب: درنواحی فسات و بین‌النهرین و شوش، مدارس سریانیان تأسیس شده، و تعلیم و تعلم بزبان سریانی انجام می‌شد. مدرسه‌ها (اورفال-اسا) از نصیبین، قسزین و آمد پیشرفته‌تر بود، و از اواخر قرن دوم میلادی آغاز بکار نمود. از سال ۳۶۳ م، ایرانیان نیز به مدرسه‌ها، راه یافتند، و در آن به تحصیل پرداختند، که از دبستان ایرانیان نیز نامی برده شده است. در این مدارس، فلسفه، خطابه، الهیات و طبیعیات، نجوم، جغرافیا، و غیر آنها تدریس می‌شد، و آثار یونانی و برخی کتب سانسکریت و پهلوی را به سریانی برگردانیدند.^۹

ج: در هندوستان، مدارس بوده‌اند که از نام آنها آگاهی نداریم،

۹ - بمنظور آشنائی با الفبای زبان سریانی، عبری، آرامی و غیره، و پاره‌ای مطابقات آنها با مفردات زبان فارسی، رک «راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی»، و بمنظور شناخت شهرهای رها، نصیبین، قسزین، آمد، اسکندریه و جندیشاپور، رک یا قوت: معجم البلدان زیر همان کلمات.

ولی دانشمندان هندی که بمنظور تعلیم به ایران دعوت شده‌اند، و کتابهای علوم هندی، که بزبان پهلوی برگردانیده شده^{۱۱}، دلالت کاملی بر این مطلب دارد. البته اهمیت بیشتر علوم هندی، از زمانی بوده است، که اسکندر بمشرق حمله کرده و حکومتهای یونانی در هند تشکیل یافت.

در ایران، ایرانیان علاوه بر آنچه از پیشینیان خود گرفته، و در نقاط مختلف ایران داشتند، و آموخته بودند، در حدود قرن پنجم میلادی بود، که شاپور دوم ساسانی، مدرسه طب گندیشاپور را تأسیس، و پزشک مخصوص خود، بنام تیودوسیوس را، عهده‌دار ریاست آنجا گردانید^{۱۲}. در این مدرسه، دانشمندان از تژادها و ادیان مختلف در کنار یکدیگر تدریس و تحقیق می‌نمودند، و علوم مختلف از مراکز علمی دیگر، بدانجا منتقل و تعلیم می‌گردید. این مدرسه، اگرچه بنام طب و پزشکی شهرت یافته، ولی همراه بودن آن با بیمارستان، نشانگر وجود طب عملی نیز می‌باشد، و وجود رصدخانه در آنجا نیز، حاکی از آن است که در این دانشگاه علوم نجومی و ریاضی عملی تدریس می‌شده است.

از سوی دیگر می‌بینیم که اردشیر و پسرش شاپور، دستور دادند تا کتابهای پراکنده هند و روم، گردآوری و بزبان پهلوی برگردانیده شود. اردشیر پزشکان یونانی را برای تعلیم طب به ایران دعوت کرد^{۱۳}. انوشیروان نیز، چون پادشاهان سلف خود، توجه زیادی به علوم یونانی، بابلی، هندی، و سریانی داشت^{۱۴}. پس از تعطیل شدن مدرسه ایرانیان در

۱۰ - ابن‌الدیم (فلوگل) ۳۱۵.

۱۱ - ريك مقاله استاد دكتور محمد محمدی تحت عنوان (دانشگاه جندیشاپور) در نشریه «مقالات و بررسیها» شماره پنجم و ششم، ص ۴، نقل از براون.

۱۲ - ابن‌الدیم (فلوگل) ۲۳۹.

۱۳ - ابن‌العبری ۱۴۹.

شهر رها، دانش آموختگان ایرانی این مدرسه، از اواخر قرن پنجم میلادی، به کشور خود ایران بازگشتند، و در ایران چندین مدرسه دایر کردند.^{۱۴} شاپور دستور داد تا کتابهای یونانی به پهلوی ترجمه شده و در جندیشاپور نگاهداری شود.^{۱۵} این مطلب می‌رساند که در دانشگاه جندیشاپور، کتابخانه‌ای نیز وجود داشته است.

ایرانیان برای نوشتن کتب طب و فلسفه و منطق، از دو نوع خط استفاده می‌کردند، یکی را نیم‌گشتک یا گشته، که ابن‌الندیم آنرا «کستج» و یاقوت آنرا «جستق» ضبط کرده‌اند، و دیگری را راس سهریه می‌گفتند.^{۱۶} بهر حال دانش پزشکی در جندیشاپور، باندازه‌ای پیشرفت کرد، که طب ایرانی از یونانی کاملتر و پیشرفته‌تر شد.^{۱۷} و در این زمینه، بوسیله دانشمندان، تحقیقات ارزنده‌ای صورت گرفته است.^{۱۸} حفظ و نگاهداری کتابها نزد ایرانیان بطور شایسته‌ای برگزار می‌گردید. علاوه بر کتابهایی که در جندیشاپور نگاهداشته می‌شد، اماکن مناسبی در نظر می‌گرفتند تا کتابها از حوادث جوی و زلزله و غیر آن نیز آسیب نبیند، که پیدا شدن کتابهای فارسی قبل از اسلام، بسال ۳۵۰ هـ، در سارویه اصفهان، موضع کهن‌دژ شهرستان جی، گواه این گفتار است.^{۱۹}

۱۴ - دکتر صفا ۱۹.

۱۵ - ابوالفداء ۴۸/۱؛ یاقوت: معجم‌البلدان - کلمه ریشهر.

۱۶ - ابن‌الندیم (فلوگل) ۱۳. یاقوت از سهرک فرمانده نیروهای مدافع ریشهر نام برده است، شاید خط راس سهریه که ابن‌الندیم گفته است، به این سهرک منسوب باشد.

۱۷ - قطبی: أخبار‌الحکما: ۹۳.

۱۸ - رک دکتر صفا: تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ۱ - ۲۸؛ و دکتر محمدی (همان).

۱۹ - حمزه اصفهانی ۱۲۷، ابن‌الندیم (فلوگل) ۲۴۵.

یزدگرد سوم نیز کتاهای خود را به مرو کشانید، که در دوران اسلام آنها را در کتابخانه مرو یافتند.^{۲۰}

علاوه بر این چهار مرکز مشهور یاد شده، مراکز دیگری بوده‌اند که یا دور دست قرار داشتند و ایرانیان چندان تماسی با این مراکز برقرار نکردند، مانند چین، یا اینکه اهمیت چندانی در علوم بدست نیاورده چون عربستان، یا اینکه در گذشته تمدنی داشته‌اند که از میان رفته، و بنقاط دیگر منتقل شده بود، چون بابلیان که از زمان حمورابی قوانین مخصوص به خود را در زمینه‌های حقوقی و قضائی و رفتار با پزشکان و غیره وضع نموده، و با ملل دیگر همجوار چون قبطیان مصر^{۲۱} و مردم یمن^{۲۲}، تبادل فرهنگی برقرار نموده بودند.

تحصول علوم در سده نخستین اسلام:

از آغاز اسلام، نام چندتن از پزشکان یادداشت شده است: حارث (یا حرث) بن کلدۀ ثقفی، از طائف عربستان بود، که طبابت را در جندیشاپور و یمن آموخته بود. او از پیش از اسلام تا زمان علی (ع)، و بروایتی تا زمان معاویه زنده بود، و طبابت می‌کرد.^{۲۳} نصر بن حرث بن کلدۀ^{۲۴} و ابن ابی‌رمثه^{۲۵} نیز در زمان پیامبر اکرم بودند، ولی از پزشکان ساده و معمولی بوده‌اند. اما اثیر بن عمرو بن هانی، سکونی، برجسته‌ترین پزشک کوفه بود که او را برای معالجه علی (ع) دعوت کردند، که

۲۰ - ابن‌طیفور ۸۷.

۲۱ - عمر فروخ: تاریخ‌العلوم عندالعرب ۸۴ بعد.

۲۲ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۶۱، ابن‌جلجل ۵۴.

۲۳ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۶۱؛ ابن‌جلجل ۵۴.

۲۴ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۷۵.

۲۵ - همان؛ ابن‌جلجل ۵۷؛ فواد افرام: دائرة ۳۱۵.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب «مقاتل الطالبین» نقل کرده است.
بصره و کوفه در زمان علی (ع) دومی مرکز علم و ادب شدند که علوم اسلامی را دربر گرفتند. ابوالاسود دؤلی، یکی از مردان سرشناس در بصره را، بعنوان واضع علم نحو شناخته‌اند.^{۳۶} او که از یاران و پیروان علی (ع) بوده است - بنا بر روایاتی - در وضع این علم، از علی (ع) الهام گرفته است، و بنا بر روایاتی دیگر، زیاد بن ابیه و حتی حجاج در تشویق ابوالاسود کوشیده‌اند.^{۳۷} علوم تفسیر قرآن، حدیث، شعر و ادبیات و ترجمه و روایت و برخی رشته‌های دیگر نیز در جریان بود.

در زمان حجاج بن یوسف ثقفی، صالح بن عبدالرحمن، آمادگی خود را برای برگردانیدن دیوان عراق از فارسی به عربی اعلام و عملی کرد، سپس عبدالملک، یا پسرش هشام از ابونابت، سلیمان بن سعد، خواست تا دیوان شام را از زبان رومی به عربی برگرداند، که انجام گردید.^{۳۸}

با تسلط مسلمانان بر مصر، مدرسه اسکندریه از رونق افتاد، که عمر بن عبدالعزیز^{۳۹}، دانشمندان آن مدرسه را به انطاکیه و حران^{۴۰} و مناطق دیگر منتقل نمود، و تدریس را در این مناطق جدید، برقرار گردانید^{۴۱}، ولی مدرسه رها، و بویژه جندیشاپور، بکار خود ادامه می‌دادند،

۲۶ - زبیدی: طبقات ۱۳؛ فطی: انباء الرواء ۱/۱۴؛ صدر: تاسیس السیمه ۴۵ - ۶۱ - ۱۵۴؛ فواد افرام: دائره ۴/۱۷۱.

۲۷ - مقاله تحقیقی دکتر حجتی تحت عنوان: «ازابی الاسود تاسیبویه» در مجموعه مقالات فارسی کنگره سیبویه - انتشارات دانشگاه پهلوی.

۲۸ - ابن الندیم (فلوگل) ۲۴۲؛ دکتر محمدی بتفصیل در مقالات و بررسیها (ش ۴ - ۳).

۲۹ - خلیفه اموی (۹۹ - ۱۵۱ هـ) زامباور.

۳۰ - یاقوت: معجم البلدان - زیر همین کلمات.

۳۱ - ابن ابی اصیبه ۱۷۱؛ و مآخذ دیگر در یاورقی ابن جلجل ۵۹.

و در افاضۀ دانش بجهان اسلام می‌کوشیدند. بنی‌امیه نتوانستند شام را مرکز علم و دانش قرار دهند، و در پیشرفت علوم نیز چندان کوششی از خود نشان ندادند، زیرا نه خویشتر زمیندهای فکری جالبی داشتند، و نه مشاورینی شایسته در دستگاه حکومتی ایشان بودند. ابن‌اثال^{۳۲} و ابوالحکم^{۳۳}، که از طبیبان دمشق و نصرانی بوده‌اند، در زمان معاویه بودند، ثیاذوق که او را تیادورس نیز ضبط کرده‌اند^{۳۴} درصاحب‌ت حجاج بود^{۳۵}. عبدالملک بن ابجرکنانی^{۳۶}، که بر دست عمر بن عبدالعزیز اسلام آورد، با ماسرجویه طبیب یهودی مقیم بصره، در خدمت عمر بن عبدالعزیز بودند. ماسرجویه که زبان سریانی می‌دانست، کتاب اهرن بن اعین کشیش را، که مجموعه‌ای در طب بشمار می‌رفت^{۳۷}، برای عمر بن عبدالعزیز، ترجمه کرد^{۳۸}. زینب، که در معالجات چشم و پاره‌ای زخمها مهارت داشت، و او را طبیب قبیله بنی‌اود می‌گفتند، نیز از پزشکان این دوره شناخته شده است^{۳۹}.

پاره‌ای منابع تاریخی گفته‌اند که چون خالد بن یزید بن معاویه بن ابی‌سفیان (ت ۸۵ هـ)، از رسیدن به خلافت مایوس شد، به کسب دانش روی آورد، و صنعت (کیمیا) را نزد راهب اسکندرانی بنام مریانوس،

-
- ۳۲ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۷۱؛ فواد افرام دائرة ۳۲۳/۲.
 ۳۳ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۷۵؛ فواد افرام: دائرة ۲۷۵/۴.
 ۳۴ - ابن‌الندیم (فلوگل) ۲۴۲.
 ۳۵ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۷۹.
 ۳۶ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۷۵؛ ابن‌جلجل ۵۹؛ فواد افرام: دائرة ۲۹۵/۲.
 ۳۷ - ابن‌جلجل ۶۱؛ قفطی: اخبارالحکماء حرف میم؛ ابن‌الندیم (فلوگل) ۲۹۷؛ ابن‌ابی‌اصیبه ۲۳۲.
 ۳۸ - ابن‌جلجل و قفطی (همان).
 ۳۹ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۸۱.

فراگرفت، و دستور داد تا کتابهای صنعت بزبان عربی گردانیده شود.^{۴۰} در اواخر خلافت بنی امیه نیز، از نویسندگان بنام، ابوغالب عبدالحمید کاتب^{۴۱} و سالم مولای هشام^{۴۲} را نام برده اند، که رسائلی از ایشان بچاپ رسیده است^{۴۳}، از شعرا و سخنسرایان بنامی نیز یاد شده است، که دیوان ایشان یا نمونه های شعری بدست آمده از آنان، چاپ گردیده است. ولی بهر حال هیچگونه کتاب ترجمه شده، یا تألیف و تصنیف معینی تاکنون از سده اول هجری، بجای نمانده است^{۴۴}، حتی کتاب ارزنده و پراچ «نهج البلاغه» که مجموعه خطبه ها و فرمایشات امام علی (ع) است، در اواخر قرن چهارم هجری، بوسیله دانشمندان عالی قدری^{۴۵}، گردآوری شد^{۴۶}.

انتقال مرکز علوم بیفداد:

با روی کار آمدن عباسیان، و نزدیکی مقر خلافت به مراکز فرهنگی ایران (مداین و جندی شاپور) و همچنین رها، و کوفه و بصره، که از زمان امیرالمؤمنین علی (ع) کانون فعالیت علمی شده بودند، ورود ایرانیان علاقمند به دانش و ادب، در دستگاه خلافت عباسی، از یکسو، و عزیمت

۴۰ - ابن جلجل ۶۵؛ زرکلی ۳۴۲/۲ با ذکر منابع متعدد.

۴۱ - زرکلی ۶۵/۴؛ مدرس ۳۳۴/۳؛ ابن خلکان (ش ۳۷۸).

۴۲ - ابن الندیم (فلوکل) ۳۵۳.

۴۳ - دهخدا - کاتب (عبدالحمید بن یحیی...): زرکلی (همان).

۴۴ - عبر فروغ: تاریخ العلوم عند العرب ۱۱۳.

۴۵ - کماله ۲۶۱/۹ (الشریف الرضی محمد بن الحسین) و ۸۱/۷ (الشریف-

المرتضی علی بن الحسین).

۴۶ - مقاله تحقیقی دکتر غفرانی در «مقالات و بررسیها» دفتر ۲۵ - ۲۶

مردانی بس عالیقدر چون امام جعفر صادق (ع) از مدینه بغداد، از سوی دیگر، جنبش علمی بی نظیری در عراق صورت گرفت.

باید دانست که تا استاد و مکتبی در کار نباشد، عوامل دیگر کاری نخواهند بود. با پایان یافتن ساختمان اولیه شهر بغداد بسال ۱۴۶ هـ^{۴۷}، مرکز عباسیان از هاشمیه بدانجا منتقل گردید. و می دانیم که امام جعفر الصادق (ع) درشوال سال ۱۴۸ هـ^{۴۸} در مدینه وفات یافتند^{۴۹}. امام صادق (ع) مدتی در بغداد بودند. بنا به شهادت تاریخ، حلقات درسی و علمی امام در بغداد، چند هزار شاگرد و محصل را در بر می گرفته است. جابر بن حیان، یکی از چند هزار شاگرد ایشان بوده است، که کتابی مشتمل بر دوهزار برگ نوشت، و از پانصد رساله امام صادق (ع) نام برد. امام علاوه بر علم دینی محض، علوم دیگری چون کیمیاگری (شیمی)، زجر و فآل و جز اینها تدریس می نمودند. از ابن قتیبه منقول است که کتاب امام در علم جفر، بر آورنده نیازهای مردم تا روز قیامت می باشد. از ابن حجر منقول است که امام علوم تازه ای را بر روی زمین پراکنده ساختند. از شهرستانی منقول است که امام در بغداد، هیچگونه تبعیضی در تدریس قائل نشدند، و بلااستثناء به هر کس علاقمند بود، دانش را می آموختند.^{۵۰}

۴۷ - ابن الطقطقی ۱۱۶.

۴۸ - ابن قتیبه (المعارف) ۲۱۵ وفات امام را بسال ۱۴۶ هـ نوشته است.

۴۹ - ابن خلکان (ش ۱۲۸).

۵۰ - الزرکلی ۱۲۱/۲؛ دمخدا - کلمه صادق (جعفر بن محمد) بنقل از منابع مذکور. (در مورد امام صادق (ع)، کتابها نوشته شده است، که هنوز نیاز به تحقیق بیشتری دارد. برای نمونه چند کتاب را برای علاقمندان نام می بریم: الامام - الصادق و المذاهب الاربعه - اسد حیدر، فقه الامام جعفر الصادق - محمد جواد مغنیه، الصادق - محمد حسین المظفر، الصادق - محمد ابوزهره، الامام الصادق - رمضان لاوند، امامان شیعه (چهارده معصوم) تألیف علامه طبرسی ترجمه عزیزالله عطاردی، صادق آل محمد - محمود منشی، تاریخ عصر جعفری - ابوالقاسم سبح...

از این اشاره مختصر، می‌توان به اهمیت کار و کوشش و تلاش خستگی‌ناپذیر علمی امام در این فاصله کوتاه، در بغداد پی‌برد. البته وزرای ایرانی دانش‌دوست، در تشویق دانشمندان، تا آنجا که امکان داشت می‌کوشیدند. مجموعه این جوانب باعث گردید که همه چیز از هم جدا ببغداد روی آورد، وزرای روشنفکر ایرانی در مسیر خدمت به فرهنگ و تمدن، گام برمی‌داشتند. چون منصور عباسی آهنگ تخریب ساختمانهای مداین نمود، تا مصالح آنرا بمنظور ساختن کاخ خویش در بغداد بکار برد، با خالد برمکی مشورت کرد. او صلاح ندید، ولی منصور رأی او را حمل بر تعصب وی نسبت به آثار پیشینیان و نیاکانش نموده، دستور خرابی آنها را صادر کرد. چون اندکی از آنها را خراب کردند، منصور متوجه اشتباه بزرگ خود گشته و تخریب را متوقف ساخت. زیرا علاوه بر جریحه‌دار ساختن احساسات مردم ایران، مخارج تخریب خیلی بیش از خرید مصالح ساختمانی جدید، و بکار انداختن کارگاههای مصالح سازی شده بود، و بناچار ایوان کسری خراب نشد، و منصور سرشکسته شد.^{۵۱}

پس از ساخته شدن بغداد، منصور بسال ۱۴۸ هـ بیمار شد، پزشکان بغداد از معالجه وی عاجز ماندند، از اینرو رئیس و سرآمد پزشکان بیمارستان جندیشاپور را بنام جورجس، که حاضر نبود کار علمی خود را رها کند، بزور و اکراه ببغداد بردند.^{۵۲} جورجس پس از معالجه منصور، به جندیشاپور بازگشت، ولی بهر حال دانشگاه جندیشاپور و پزشکان آن مورد توجه قرار گرفتند، و یکی پس از دیگری را ببغداد خواستند، یا اینکه خود راهی بغداد شدند، تا اینکه ماسویه یکی از کارکنان بیمارستان

۵۱ - ابن‌القطقی ۱۱۲؛ خطیب: تاریخ بغداد ۱/۳۱۵.

۵۲ - ابن‌ابی‌اصیبه ۱۸۳.

جندیشاپور، به ریاست بیمارستان رشیدی، که در زمان هارون الرشید ساخته شد، تعیین گردیده^{۵۳}. این نخستین بیمارستانی بود که در دوره‌های عباسی تأسیس شد.

یوحنا بن ماسویه، یکی از اطباء ماهر جندیشاپور، سال ۲۱۵ هـ، بریاست دارالحکمه بغداد منصوب گشت و تا زمان متوکل عباسی در آن سمت باقی ماند^{۵۴}. بدنبال آن، بیمارستان المعتضدی والعضدی، در بغداد تأسیس شد، و سیل دانشمندان، که از زمان امام صادق (ع) شروع شده بود، به بغداد سرازیر گشته، و بمنظور تدریس یا طلب علم، آهنگ آن شهر نمودند. مدارس گوناگون و فراوانی تأسیس، و کتابهای زیادی در علوم مختلف بزبان سریانی و سپس عربی ترجمه شد و درحقیقت بغداد، مثل‌مدار علوم و معارف جهانی عصر خودگشت، و کلیه علوم ملل متمدن آنروزگار در این شهر متمرکز و در دسترس مسلمین قرارگرفت. مسلمانان با تعمق و بصیرت، بتحصیل و موشکافی آنها پرداختند، و بمنظور ایجاد تحول در این علوم، کوشش فراوانی مصروف داشتند، و این علوم را در مسیری قرار دادند که با سهولت بیشتری، قابل درک و فهم گردیده، و بدینگونه، آنها را به بشریت ارمغان دادند. بعنوان نمونه یادآور می‌شویم که مصریان در حدود ۱۵ قرن پیش از میلاد ساعت آفتابی را شناخته بودند، ولی ساعتی را که هنرمندان مسلمان و صنعتگران و دانشمندان اسلامی عهد هارون الرشید، در بغداد ساختند، و هارون الرشید به شارلمانیه، پادشاه فرانسه اهدا نمود، موجب شگفتی شارلمانیه گردید. همچنین رصدی که در سال ۲۲۲ هـ در بغداد انجام پذیرفت^{۵۵}، نسبت به کوشش‌های علمی بابلیان در پنج قرن پیش از

۵۳ - همان ۲۴۵.

۵۴ - همان ۲۴۶؛ و ابن‌جلجل ۶۵.

۵۵ - ابن‌ابی‌اصیبه ۲۹۲.

میلاد بسیار پیشرفته‌تر بنظر می‌رسد. گویند والنس پادشاه روم، در ۳۶۴ - ۳۷۸ م، نخستین بیمارستان را در شهر قیساریه روم^{۵۶}، ساخته است^{۵۷}، ولی آیا بیمارستانهای پیشرفته و تحول یافته‌ای که چندشاپوریان، در بغداد ساختند، در سطح همان بیمارستان بوده است؟ چنین بنظر می‌رسد که قهراً تفاوتهایی از لحاظ تشکیلات مؤسسات علمی، و روشهای تعلیم، و کتابها و برنامه‌ها، باید وجود داشته باشد. یکی از علل این پیشرفت و تحول، دستیابی معلوم دیگران بود، که در پیش گفته شد، و راه این دستیابی اقدام بدرجمه کتابها بود، که در حقیقت از زمان هارون الرشید آغاز گردید، و در زمان مأمون به اوج خود رسید. حتی علوم عربی، که عبارتند از زبان و ادبیات (شعر، نثر، خطابه، عروض، قافیه، معانی، بیان، بلاغت...) نیز در همین عصر به ترقیات شایانی دست یافت. مکتبهای نحوی بصره و کوفه بنیاد شد، و تلاشی پی‌گیر، در دستور زبان تازی را آغاز کرد، خلیل فراهیدی^{۵۸}، سیبویه^{۵۹}، کسایی^{۶۰} و دیگران، بازده این مکاتب می‌باشند، و مکتب بغداد، که بعداً بدین نام نامیده شد، در حقیقت آمیزه‌ای از آن دو مکتب است^{۶۱}، و برخی از خاورشناسان، با استناد به گفته‌های ابن‌الندیم^{۶۲}، ابن‌قتیبه دینوری^{۶۳} را مؤسس مکتب بغداد شناخته‌اند^{۶۴}.

۵۶ - یاقوت: معجم‌البلدان، کلمه قیساریه.

۵۷ - عمر فروخ (همان) ۴۱ - ۴۳ - ۹۱.

۵۸ - قنطی (انباء‌الرواه - ۳۴۱/۱؛ کحاله ۱۱۲/۴؛ تأسیس‌الشیمه ۱۴۸.

۵۹ - قنطی (همان) ۳۴۶/۲؛ کحاله ۱۰/۸.

۶۰ - قنطی (همان) ۲۵۶/۲؛ کحاله ۸۴/۷ و ۴۵۶/۱۳.

۶۱ - خدیجه‌الحدیثی ۳۵۴؛ ابوالطیب ۹۵، شلی ۴۴۷.

۶۲ - ابن‌الندیم (فلوگل) ۷۷.

۶۳ - قنطی (همان) ۱۴۳/۲؛ فواد افرام: سائره ۴۴۸/۳؛ کحاله ۱۵۵/۶ و

۱۱۸/۱۳؛ ابن‌قنفذ: الوفیات ۱۱۸.

۶۴ - برکلمان: تاریخ‌الادب‌العربی ۴۲۱/۲.

کتابخانه بیت‌الحکمه یا دارالحکمه یا خزانه‌دارالحکمه، در زمان هارون‌الرشید عباسی، در بغداد تأسیس شد. این کتابخانه درحقیقت، مرکز تجمع دانشمندان، و اهل فضل و ادب، و مترجمان کتب علمی، از زبانهای مختلف بزبان عربی بود، و در عهد مأمون بحد کمال رسید. کتابهای مختلف از هند و ایران و روم و سیسیل و دیگر جاها به این مرکز آورده شد، و مترجمان زیرنظر دانشمندان ورزیده درفنون مختلف، بکار ترجمه مشغول بودند. از مترجمان و ناسخانی که در این مرکز، بکار اشتغال داشته‌اند، نام افرادی تا امروز بجای مانده است، که می‌توان چندتن از ایشان را نام برد: ابوسهل، فضل‌بن نوبخت^{۶۰}، علان شعوبی^{۶۱}، یوحنا بن ماسویه^{۶۲}، مسلم حرانی^{۶۳}، ابن بختیشوع، یعقوب کندی، ابن‌البطریق، سعدبن هارون، سلمویه، حجاج‌بن مطر^{۶۴} و نیز گروه زیادی از فضلا و دانشمندان که بمنظور کار یا مطالعه، به این کتابخانه آمدوشد داشته‌اند. این مرکز، درحقیقت، دارالعلمی بود، که یک رصدخانه و یک انجمن علمی درکنارش وجود داشت، و تا زمان ابن‌الدبیم ۳۷۷ هـ دائر بود^{۶۵}، و از آن پس رو به‌ضعف نهاد، تا اینکه باتوجه به‌مدارک تاریخی، برای آخرین بار سال ۶۵۶ هـ، و بهنگام هجوم مغول بیفداد، نام‌دارالحکمه جلب نظر می‌نماید^{۶۶}. جزئیات‌الحکمه، مدارس، مساجد و حتی خانه‌ها، علاوه برمحصلین و اهل علم، مشحون از کتب بود، و در پرتو این مراکز و

۶۵ - کحاله ۷۲/۸ .

۶۶ - کحاله ۲۹۳/۶ .

۶۷ - فواد افرام: دائره ۱۳/۴ .

۶۸ - جاحظ: المحاسن والاضداد، مقدمه ۱ .

۶۹ - شبلی (مقالات) ۱۴۳: جرجی زیدان ۳/۳۱۵ .

۷۰ - احمد امین: ضحی‌الاسلام ۶۵/۲ .

۷۱ - دائره‌المعارف اسلامی - کتب .

مؤسسات علمی، علوم و معارف اسلامی و جهان، روبه تحول و گسترش نهاد.

بدیهی است که توسعه و پیشرفت علوم، معمولا با کاربرد نیروی حکام و أمراء تشویق و تقدیر آنان از دانشمندان، پیوند و ارتباطی دارد، همانطور که ضعف این نیرو و عدم حمایت حکام و امرا از علما، به انحطاط علم و دانش کمک می‌کند.

بدینمعنی که پیشرفت علم و دانش در هر عصری مرهون قدرت و نیروی اراده حکام و أمراء در جهت تشویق از علم و علما می‌باشد، چنانکه انحطاط علمی در هر دوره و عصری نتیجه عدم حمایت آنان از علوم و معارف است: و می‌دانیم که در دوره حکومت خاندان عباسی، تفاوت‌های مذکور در بالا، در طرز رفتار ایشان با علما دیده می‌شد، و بر همین اساس، علوم از لحاظ پیشرفت در نوسان اضطراب آمیزی قرار داشت. لذا در زمان معتصم، بغداد بجای اینکه به پیشرفت علمی خود ادامه دهد، به رکود گرایید، و سیر قهقراپی خود را آغاز کرد. و چون علما در این مرکز علمی از تشویق و تایید شایسته‌ای برخوردار نبودند، طبعا به مؤسسات علمی مناطق دیگر روی آوردند، و بهمین جهت کانونهای علمی موجود در آندلس، مصر و خراسان، بوسیله دانشمندان برجسته‌ای تغذیه شده و از شهرت خاصی برخوردار گردیدند.

توجه مغزهای متفکر بسوی خراسان:

باید یادآور شویم که خراسان در دوره عباسیان، بخصوص از زمانی که امام هشتم شیعیان، یعنی امام رضا (ع)، در آنجا مقیم گشتند، نقطه عطفی در تاریخ علوم اسلامی بشمار می‌رود. زیرا خراسان همزمان با اقامت آن امام، کانون مراجعه دانشمندان برجسته عنوم نظری و تجربی

بوده است. تشویق مأمون از اینگونه دانشمندان، در شکوفایی علوم در این عصر بی‌تأثیر نبوده است، بویژه اینکه مأمون هفته‌ای یکبار مجلسی، با حضور امام، ترتیب می‌داد، تا دانشمندان کارآمد، در انواع علوم، مباحثی را با امام درمیان گذارند، و از جوابهای کافی و رضایت‌بخشی برخوردار گردند، که بازده این مجالس و مجالست‌ها، در اسناد و مدارک تاریخی، گاهی بصورت کتابها و رسائل جداگانه، و احياناً جسته‌و‌گریخته، در کتب دیگر، منعکس می‌باشد.^{۷۲}

در حقیقت بعد از وفات امام صادق (ع) بسال ۱۴۸ هـ، بویژه بعد از وفات موسی بن جعفر (ع)، و رفتار ناروایی که نسبت به سادات علوی، که همگی از آزادگان و بشردوستان و علاقمندان به فراگرفتن و نشر علوم بودند، از سوی دستگاه خلافت عباسی انجام می‌گرفت، مردم روشنفکر و دوراندیش متوجه این نکته گردیدند، که باید در فکر جای دیگری باشند، که در آنجا بتوانند به خدمات انسانی خود ادامه دهند، تا حرکت علمی از پای نایستد و دانش بشری به نیستی و زوال نکشد، از اینرو سرزمین ایران را بطور کلی، و خراسان را، علی‌الاصح برگزیدند. سیوبه به شیراز رفت^{۷۳} و نضر بن شمیل بدخراسان^{۷۴}، و دیگران آهنگ ایران و دیگر نقاط نمودند. طاهر بن الحسین، با یاد آوردن سرنوشت ابوسلمه خلال، بدست ابوالعباس سفاح، و سرنوشت ابومسلم خراسانی بدست منصور،

۷۲ - کحاله ۲/۲۵۵؛ انزرکلی ۵/۱۷۸؛ شخصیت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) - احمد خوشنویس، زندگانی امام رضا - ابوالقاسم سبحان؛ تاریخ التواریخ - ده جلد بنام امام رضا (ع)، فهرست کتابخانه اهدائی آقای سید محمد مشکوة به کتابخانه دانشگاه - نگارش محمدتقی دانش‌پژوه - انتشارات دانشگاه تهران ش ۲۹۹، جایگاه دانشگاه تهران ۱۳۳۵؛ عیدان اخبار الرضا؛ تاریخ سیاسی اسلام (زندگانی علی بن موسی الرضا (ع) - نوشته عبدالقادر احمدالیوسف - ترجمه غلامرضا ریاضی.

۷۳ - زبیدی: طبقات ۷۱/۷۲؛ یاقوت: معجم الادبیه ۱۶/۱۱۶.

۷۴ - زبیدی (همان) ۵۳؛ قطعی: انباء الرواه ۲/۳۴۹.

و سرنوشت برامکه بدست هارون، و سرنوشت دیگران، تصمیم گرفت تا خود را از مأمون دور بدارد^{۷۵}، و بخت او را یاری نمود. هنوز دو سال از وفات امام رضا (ع) بسال ۲۵۳ هـ نگذشته بود، که طاهر بخراسان بازگشت^{۷۶}، و دو سال بعد بسال ۲۵۷ هـ، نام خلیفه مأمون را از خطبه انداخت^{۷۸}. و این کار بمعنی انفصال از مرکز خلافت عباسی، و اعلام استقلال خراسان بود، که نخستین حکومت ایرانی مستقل بعد از اسلام را تأسیس نمود^{۷۹}، فرزند طاهر بنام عبدالله، اگرچه روش مدارا را پیش گرفته بود، و وفاداری خود را بمأمون ثابت نمود، ولی می‌دانست که خلف مأمون، یعنی معتصم، دستگاه خلافت عباسی را بدانحرف می‌کشانند، که از دانش و پیش فرسنگها بدور است.

معتصم عباسی نه تنها از علوم و فنون و آداب برخوردار نبود و بهره‌ای نداشت، بلکه سواد کافی هم نداشت، زیرا از مکتب و استاد بیزار و متنفر بود! که پدرش هارون الرشید، بناچار او را از این رنج جانکاه! رهانید و از درس و استاد آزاد گردانید^{۸۰}.

معتصم در اخلاق و رفتار و روابط اجتماعی، با اطرافیان آگاه و

۷۵ - طبری و ابن‌الاثیر حوادث سال ۲۵۵ هـ؛ ابن‌طیفور ۲۴؛ یعقوبی: البلدان ۲۵۷؛ توحیدی: البصائر والنخائر ۶۹/۱ و منابع دیگر.

۷۶ - یعقوبی: تاریخ ۸۸/۲.

۷۷ - طبری و ابن‌الاثیر حوادث سال ۲۵۵ هـ.

۷۸ - ابن‌طیفور ۷۴؛ شایستی ۹۵ و منابع دیگر.

۷۹ - بروکلان: تاریخ الشعوب الاسلامیه ۳۲/۲.

۸۰ - «کان مع المعتصم غلام فی الکتاب یتعلم معه، فمات الغلام، فقال الرشید للمعتصم): یا محمد مات غلامک. قال: نعم یا سیدی، واستراح من الکتاب! قال الرشید: وان الکتاب لیبلغ منک هذا المبلغ؟ دعوه الی حیث انتهی، لانعموه شیئا. قال ابراهیم الهاشمی: کان (المعتصم) یکتب کتابا ضعیفا و یقرأه وضعیفه» - خطیب ۳/۳۴۳.

فهمیده نیز، حالت غیرعادی داشت، و در کینه‌توزی و انتقام‌جویی استوار بود، و این موضوع را مردم باهوش و فراست، بخوبی دریافته بودند. روزی معتصم، که مادرش یکی از ترکان بود، با گروهی از ترکان، که فدائیان وی بودند، در وقتی نامناسب، سرزده و بدون اطلاع قبلی، خواست تا بر برادرش مأمون، که خلیفه بود، وارد شود. عبدالله بن طاهر، که در آن وقت رئیس شرطه و شهربانی، و آگاهی و امنیت مأمون بود، از ورود ایشان بر مأمون جلوگیری بعمل آورد، و به معتصم، که برادر و ولیمهد مأمون بود، اجازه ملاقات (با بداصطلاح شرفیابی) نداد و گفت: «اکنون وقت سلام نیست که تو با چندین غلام آمده‌ای». معتصم به عبدالله گفت: چگونه تو را با چهارصد غلام همراه بودن سزد، و مرا با این چند تن نسزد؟ عبدالله گفت: زیرا من با چهار هزار غلام نیز، چیزی در سر نمی‌پرورانم، که تو با چهار غلام می‌پرورانی! معتصم خشمناک بازگشت. چون مأمون از این خبر آگاهی یافت، آندو را بحضور طلبیده و بایکدیگر آشتی داد^{۸۱}. مستوفی بهنگام نقل این خبر، از دشنامی که معتصم به عبدالله نیز داده، یاد کرده است.

اما مأمون آندو را بخوبی می‌شناخت، و به روحیه برادرش معتصم، و وفا و کاردانی عبدالله بن طاهر، آگاه بود، که بارها و بناوین مختلف او را آزموده بود^{۸۲}، و خوبیهای عبدالله را در مجالس و نزد همگان، بازگو کرده بود^{۸۳} و او را برادر خویشتن خطاب نموده^{۸۴}، و با یکدیگر

۸۱ - گردیزی: زین الاخبار ۲؛ مستوفی تاریخ گزیده - ۳۱۶.

۸۲ - طبری حوادث سال ۲۱۵ - ۲۱۲.

۸۳ - ابن طیفور ۹۲؛ شایستی ۸۸.

۸۴ - کندی: ولایة مصر ۲۵ و: الولاية والقضاء ۱۸۱؛ ابن طیفور ۸۳، ابن

عبدربه ۲/۲۵۵، طبری (همان)؛ توحیدی: الصداقة والصديق ۱۲۶.

مبادلات دوستانه داشتند.^{۸۵}

عبدالله بن طاهر به تمام این صفات و معانی آگاه بود، و برای او ثابت و مسلم شده بود، که اگر معتصم امکان یابد، او را از میان برمی دارد. برای مثال می گوئیم که پس از آنکه معتصم بخلافت رسید، کنیزك بسیار زیبایی بعنوان هدیه برای عبدالله بن طاهر به نیشابور فرستاد، اما دستمالی آغشته به زهر کشنده به کنیز داد، تا چون عبدالله با او نزدیک کند، دستمال را به عبدالله بدهد، و چون عبدالله با آن دستمال زهر آگین، خویشتن را تمیز کند، نابود شود. دخترک ماهروی که عبدالله را نسبت به معتصم جوانمرد و بزرگوار یافت، از این کار دوری جست و موضوع را با عبدالله بن طاهر در میان نهاد.^{۸۶}

عبدالله از همان هنگام که با مأمون در بغداد بود، می دانست که باید خود را از تیررس معتصم دور بدارد، و چون خود از فضل و ادب برخوردار بود، لازم بود که محیط علم و دانش را هر کجا هست، برای خویشتن فراهم سازد، ضمناً علومی را که پیشینیان با رنج فراوان توسعه بخشیده اند، به نابودی نگراید، ولی چگونه؟

چون مأمون عبدالله بن طاهر را مأمور سرکوبی نمرین شبت گردانید، او بخوبی این وظیفه را انجام داد.^{۸۷} آنگاه در عمران و آبادی و کشاورزی آن شهر کوشید.^{۸۸} و چون او را مأمور فرونشاندن شورش عامل مصر ساخت، در انجام مأموریت خود بخوبی از عهده برآمد و ابراز لیاقت نمود، و به اصلاحات پرداخت.^{۸۹} تا اینکه مأمون از او خواست تا سرکشان و

۸۵ - ابن منقذ: لیاب الآداب ۵/۱۸۵؛ ثعالی: خاص الخاص ۸۹.

۸۶ - گردیزی: زین الاخبار ۲.

۸۷ - طبری حوادث سال ۲۱۵ هـ، حمیری: زهرالآداب ۵۵۲.

۸۸ - یاقوت: معجم البلدان - کیسوم.

۸۹ - طبری و کندی (همان).

آشوبگران خوارج را در خراسان و اطراف نیشابور و سیستان، گوشمالی دهد، و از دینور^{۹۰} به نیشابود رود^{۹۱}، که خراسان را بستوه آورده بودند. عبدالله بن طاهر بینگام ورود امام رضا (ع) بخراسان، سال ۲۵۵ هـ^{۹۲} تمام حوادث را با چشم خود دیده بود، و در بسیاری از حلقات علمی امام در مرو خراسان شرکت جسته بود، و مناقشات و مناظرات امام را با گروههای مختلف مذهبی و پیروان ادیان دیگر، مشاهده نموده، و خویشتن نیز یکی از گواهانی بود که پشت عهدنامه ولایتعهدی امام از طرف مأمون را امضا کرده^{۹۳}، و جنبش علمی خراسان در اثر وجود سهساله امام در میان مردم خراسان، عمیقاً احساس کرده بود، که نطقه مرکزیت علوم در خراسان بسته شده است، و نیاز به محرك و توجه دارد، تا تحرك شایسته‌ای نماید، و با بغداد به رقابت برخیزد، و جای بغداد را گرفته و آنرا تحت الشعاع خود قرار دهد. لذا با دعوت مأمون از وی برای رفتن بخراسان، موقعیت را مناسب دانست، و فرصت را غنیمت شمرد، تا چراغی که بمنزل روا است، بجای دیگر برده نشود، و شالوده‌ای که امام در ده سال پیش در خراسان ریخته‌اند^{۹۴}، در سال ۲۱۳ هـ که او بدانجا می‌رود^{۹۵}، به برپایی منجر شود، ولی برای رفع هرگونه شبهه و بدبینی لازم بود که موافقت خلیفه را بدست آورد، و بکار خود رسمیت دهد.

عبدالله، در دمام حرکت خود به خراسان، به مأمون فهمانید، حال

۹۰ - دینوری: الاخبار الطوال ۳۸۵.

۹۱ - شافعی: الدیارات ۸۹.

۹۲ - ابن بابویه: عیون اخبار الرضا ۱۳۹/۲.

۹۳ - صنع الدوله: مطلع الشمس ۱۸۲.

۹۴ - امام رضا (ع) سال ۲۵۳ در طوس وفات یافت - یعقوبی: تاریخ ۴۸۸/۲.

۹۵ - طبری و ابن الاثیر - حوادث سال ۲۱۳ هـ.

که مرا از خویشتن دور می‌سازی، و برای این امر مهم روانه خراسان می‌نمایی، تا جان برکف، بادشمنان تو و خلافت تو بدنبرد برخیزم، و تو و فکر تو را از آشوب خوارج شورشگر آسوده گردانم، باید که حاجت مرا برآورده، و دست رد برسینهام تری. عبدالله تمام این مفاهیم را در یک کلمه گنجانید، و گفت: «حاجت...» مأمون، که اعتماد فراوانی به عبدالله داشت، بخوبی می‌دانست، که تقاضای عبدالله همیشه مشروع و سنجیده است، از اینرو، هنوز از عبدالله نپرسیده بود، که تقاضای تو در چه زمینه‌ای است، تا بدقت به مطالعه و بررسی آن پردازد، یا مثلا با دیگران بمشورت نشیند، بی‌درنگ به عبدالله گفت: «مقتضیه» یعنی تقاضای تو برآوردنی و انجام‌پذیر است. عبدالله بن‌مأمون گفت: تقاضای من اینست که اجازه دهی، تا چند تن از دانشمندان را باخودم به خراسان برم. مأمون که قبلا موافقت خود را اعلام کرده بود، پرسید، ایشان کدامند؟ در پاسخ شنید: (حسین بن فضل بجلی، احمد بن خالد، ابوسعید ضریر، یعنی نابینا و سوم ابواسحاق قرشی). آنگاه عبدالله گفت: از آنجا که خراسان بدیشک ماهر و حاذق نیازمند است، اجازه فرما تا ایوب رهاوی را نیز با خود به خراسان برم. مأمون گفت: ما با این تقاضا موافقت نمودیم، ولی تو با این اقدام، سرزمین عراق را از مردان برجسته دانش و فرهنگ، و رجال ممتاز و بلندپایه، و دانشمندان و اندیشمندان طراز اول تهی ساختی، و همه را باخود به خراسان بردی.^{۹۶}

اگر با دقت و تعمق بداین گفتگوی ساده و کوتاه بنگریم، به این نتیجه می‌رسیم، که عبدالله بن طاهر (ذوالیمینین)، با محاسبه دقیق، کار نقل مرکزیت عالمی جهان اسلام را، که جهان بتمام معنی بشمار می‌رفت، به خراسان، عملی کرده است، و نگاهداری آن مرکز در خراسان و ایران،

بعهدۀ افراد دیگر این خاندان، و خاندانهای بود که پس از طاهریان آمده‌اند.

اکنون ببینیم که خراسان چه موقعیتی پیدا کرد، و اینان که خراسان آمدند که بودند و چه کردند؟:

۱- حسین بن فضل بجلی: گرچه کتاب تاریخ دوازده جلدی نیشابور تألیف حاکم نیشابوری در دست نیست، و وعده‌ای که یاقوت بما داده تا شرح حال این دانشمند را در معجم‌الادباء خود بیاورد^{۹۷}، یا فراموش شده، و یا اینکه از قسمتهای گم‌شده این کتاب است، و دکتر مصطفی جواد نیز او را در کتابهای دیگر نیافته، تا در میان گمشدگان «معجم‌الادباء» بیاورد^{۹۸}، ولی اخبار کوتاهی که درباره وی بما رسیده است، رهنمود مناسبی می‌باشند. حسن یا حسین بن فضل بجلی باستانی مسیب بن زهیر بغدادی، و شاید دوستان و همراهان دیگری، به نیشابور آمد^{۹۹}، او در باب (دروازه) عزرة نیشابور^{۱۰۰}، خانه بزرگی خرید، و از زمان عبداللہ بن طاهر (۲۱۷ هـ) تا شعبان سال ۲۸۲ هـ در نیشابور، به تدریس و تعلیم علوم ب مردم نیشابور و خراسان و دادن فتوی مشغول بود، و در این سال، بسن ۱۵۴ سالگی، وفات یافت، و در گورستان حسین بن معاذ، در نیشابور، بخاک سپرده شد^{۱۰۱}.

سیوطی گوید که ابوعلی، حسین بن فضل بن عمیر بجلی کوفی

۹۷ - یاقوت (عمان).

۹۸ - مجله المجمع العلمی العراقي سال ۱۹۵۹ م - مقاله دکتر مصطفی جواد

بنوان «الضائع من معجم‌الادباء».

۹۹ - خطیب ۱۳/۱۴۱.

۱۰۰ - این دروازه را باب عذرة و باب عروه نیز گفته‌اند - فروزانفر: ترجمه

رسالة قشیریه مقدمه؛ حاکم ۴۴ - ۱۵۳.

۱۰۱ - یاقوت (عمان).

نیشابوری، مفسر ادیب، امام و پیشوای عصر خود در علوم قرآنی بود. او از یزید بن هارون، عبدالله بن بکر سهمی، ابوالنصر، شبانه و دیگران کسب علم نمود و از دانشمندان بزرگ و پارسا بود، که حاکم نیشابوری در شرح حال او قلمفرسائی کرده است، و آرامگاه وی در نیشابور زیارتگاه اهل علم است^{۱۰۲}، همچنانکه طلاب علوم دینی درشیراز زیارت آرامگاه سیبویه می‌رفتند^{۱۰۳}.

سمعانی او را مفسر و صاحب تفسیر، و از دانشمندان علم اصول کلام معرفی نموده است^{۱۰۴}. باید توجه داشته باشیم که اهم علوم اسلامی، همان تفسیر و حدیث و فقه و کلام است، و سایر علوم چون علم قرائت و اصول الفقه، و علوم ادب، مقدمه‌ای برای فراگرفتن این علوم بوده است، که رفته رفته تخصص حاصل می‌گردید. بنابراین او، که از فقه و علوم قرآنی و تفسیر و علم کلام آگاهی کامل داشته است، و قریب هفتاد سال در نیشابور تدریس می‌نموده، شاید از علوم جنبی دیگری، چون منطق و فلسفه که هم‌ردیف علم کلامند، و انواع علوم زبان عربی از قبیل صرف و نحو و لغت، و اخبار و حدیث و آثار و حتی تاریخ و سیر نیز آگاهی داشته است، که ابوزکریا عنبی، یحیی بن محمد بن عبدالله، متوفی بسال ۴۴۴ هـ، که خود نیز از دانشمندان هم‌ردیف او بوده، و در نیشابور می‌زیسته است^{۱۰۵}، درباره حسین بن فضل بجلی گفته است: «او از دانشمندان برجسته و ممتاز بود که اگر در میان بنی اسرائیل بود، هر آینه از عجایب آن قوم، و برجستگان بانام و نشان ایشان بشمار می‌آمد»^{۱۰۶}. با توجه باینکه

۱۰۲ - سیوطی: طبقات المفسرین ۱۲.

۱۰۳ - جنید: شدالازار ۹۸.

۱۰۴ - سمعانی: الانساب - کلمه بجلی.

۱۰۵ - یاقوت: معجم الادباء، ۳۴/۲۵.

۱۰۶ - یاقوت (همان) ۲۵/۳.

برخی از دانشمندان بنی‌اسرائیل در طب و نجوم و فلسفه و کیمیا و تاریخ و ترجمه و فقه یهود، علوم لغت عبری، منطق، حساب و هندسه، داروسازی و غیره، آشنائی داشته‌اند، چنین بنظر می‌رسد که منظور عنبری این بوده است، که اگر حسین بن فضل بجلی در میان آن قوم بود، از علوم دیگری که نزد ایشان است برگرفته و از نوایغ ایشان بشمار می‌رفت، و چنانچه شرح حال مفصلی از او بدست آید، کاملاً روشن‌تر خواهد شد.

اما مسیب بن زهیر بن مسلم بغدادی، ابومسلم تاجر، که با بجلی به نیشابور آمد، در محله نصرآباد نیشابور^{۱۱۷}، اقامت گزید، و ضمن اینکه بکارهای بجلی و فراهم گردانیدن نیازهای وی رسیدگی می‌نمود، بروایت احادیث می‌پرداخت، که گروهی از نیشابوریان از این محدث روایت کردند^{۱۱۸}.

۲- ابوسعید، احمد بن خالد، اگرچه نایبنا بود، ولی مردی هوشمند و با حافظه‌ای سرشار بود. او از دانشمندان نحو و لغت بود، که نزد ابن‌الاعرابی^{۱۱۹} و ابوعمر و شیبانی^{۱۲۰}، و دیگران چون شمر بن حمدویه^{۱۲۱} و ابوالهشیم بغدادی^{۱۲۲} تعلیم یافته، و با ابودلف عجلی^{۱۲۳}، در زمینه‌های شعر و ادبیات و لغت مباحثاتی داشته است^{۱۲۴}، و با ادیبان عرب دیگر، که عبدالله بن

۱۵۷ - حاکم ۱۲۲.

۱۵۸ - خطیب ۱۳/۱۴۱.

۱۵۹ - فواد افرام : دائره - ۲/۲۴۵؛ قنطی، : انباه‌الرواه - ۳/۱۲۸؛ کحاله

۱۱/۱۵.

۱۱۵ - فواد افرام : دائره - ۴/۴۸۲؛ قنطی، : انباه‌الرواه - ۱/۲۲۱؛ کحاله

۲/۲۳۸.

۱۱۱ - قنطی، : انباه‌الرواه ۲/۷۷؛ کحاله ۴/۳۵۶.

۱۱۲ - فواد افرام : دائره ۵/۲۵۴؛ کحاله ۴/۹۸.

۱۱۳ - فواد افرام : دائره ۴/۲۹۷؛ کحاله ۸/۱۵۹.

۱۱۴ - یاقوت : معجم‌الادباء ۳/۲۵.

طاهر، باخود بخراسان آورده بود، چون ابوالعباس^{۱۱۵} و ابوالعزاف^{۱۱۶} و عرام^{۱۱۷} و عوسجه و ابوالعجنس و ابوالعینجور، مجالس و محافلی داشتند، که بهمشاعر و مناظره، می پرداختند. درحقیقت می توان گفت که ابوسعید از مکاتب نحو بصره، کوفه، و بغداد برخوردار بود، که استادش ابن الاعرابی از کوفیانی بود که از بصریان به بهترین وجهی روایت می کرد، و علم وی به ابوسعید منتقل شده بود، که با تماس با ابن قتیبه شامل هر سه مکتب گردید.

کار ابوسعید در نیشابور، علاوه بر تدریس و تعلیم بزرگان و مجالس استادان، تعیین استادان و معلمین برای فرزندان رؤسای لشکر خراسان، و بازرسی از نحوه کار و فعالیت معلمان مناطق، و حتی عزل و نصب ایشان و کلیه کارهای مربوط به سرپرستی امور فرهنگی و تعلیم و تربیت در نیشابور، یا بعبارت دیگر خراسان بود، و در واقع می توان او را بعنوان وزیر آموزش و پرورش و مدیر کل بازرسی، و طرح و برنامه ریزی و غیره شناخت و معرفی نمود، که یاقوت نمونه هایی از کار او را، برای ما نقل کرده است^{۱۱۸}.

برای نمونه می گوئیم که یکی از شاگردان ابوسعید در نیشابور، ابواسحاق، ابراهیم بن محمد بیهقی مغیشی است^{۱۱۹}، که در بغداد نزد استادانی چون ابوالعباس میرد^{۱۲۰} و ابوالعباس ثعلب^{۱۲۱} تعلیم یافته بود^{۱۲۲}، این

۱۱۵ - فواد افرام : دائره ۴/۴۸۳؛ کحاله ۶/۵۲.

۱۱۶ - فواد افرام : دائره ۴/۴۵۵.

۱۱۷ - قنطی : انباء الراوه ۲/۳۸۴.

۱۱۸ - یاقوت (همان) ۳/۲۵.

۱۱۹ - کحاله ۱/۸۹.

۱۲۰ - قنطی : انباء الراوه ۳/۲۴۱؛ کحاله ۱۲/۱۱۴؛ صدر : تاسیس الشیعه ۷۳؛

ابن قنفذ (همان) ۱۹۱.

۱۲۱ - قنطی (همان) ۱/۱۳۸؛ کحاله ۲/۲۵۳؛ ابن قنفذ ۱۹۴.

۱۲۲ - ابن فندق: تاریخ بیهقی ۱۵۱ - ۱۵۴.

گفته بدین معنی است، که ابوسعید در علم نحو و لغت، همدیف مبرد و ثعلب، که از استادان مسلم و معروف و صاحب نظر زمان خود، در این علوم بود، اندک بشمار می‌رفته است. ابراهیم بن محمد بیهقی یاد شده، آنقدر پیشرفت کرد تا به مقام استادی رسید. از شاگردان برجسته و معروف وی، ابوعلی، حسین بن احمد بن محمد سلامی بیهقی خوارزمی متوفی سال ۳۵۰ هـ^{۱۲۳} بوده است. سلامی نیز به مرتبه استادی رسید، و محصلین فراوانی برای تعلیم یافتند، که یکی از ایشان ابوبکر، محمد بن عباس خوارزمی^{۱۲۴} معروف به طبرخیزی^{۱۲۵} بوده است^{۱۲۶}. در خراسان نه تنها زبان عربی بخوبی و وضوح میان علما و متعلمین رواج داشت، بلکه برخی زبان سریانی را نیز می‌دانستند^{۱۲۷}، ابوتمام، شاعر بزرگ عرب، در همین زمان بود که قصد خراسان نمود^{۱۲۸}.

بدین ترتیب گروه ادیبان و دانشمندان و علوم‌پژنان و کتابها بسرعت به خراسان منتقل گردید.

۳- ایوب رهاوی تنها یک طبیب ساده نبود، بلکه آشنا به ترجمه کتابهای یونانی به زبان سریانی و عربی، و آگاه به شناخت داروها و برخی علوم دیگر بود. او پزشک مخصوص عبدالله بود که در شام و مصر نیز با او همراه بود^{۱۲۹}، و از گفته عبدالله نیز چنین برمی‌آید که طبیبی حاذق

۱۲۳ - دهخدا - کلمه سلامی.

۱۲۴ - سمعی - کلمه خوارزمی؛ کتبه ۱۱۹/۱۵.

۱۲۵ - صدر : تأسیس الشیعه ۸۷.

۱۲۶ - ابن فندق (همان).

۱۲۷ - ابن فندق (همان) ۱۶۳.

۱۲۸ - کنتوری : کشف الحجب والاسرار ۲۵۲.

۱۲۹ - قنطی : اخبار الحکماء ۱۷۹.

و ورزیده بوده^{۱۳۰} که برخی از کارهای ایوب رهاوی عبارتند از :

- ۱- کتابی به زبان سریانی در طب نوشته است، که در بخش هفتم آن درباره ابروان و مژگان و بیماریهای آنها و علل آن بیماریها گفتگو کرده است، متن سریانی و ترجمه انگلیسی آن، باهتمام الف - منگمانه - کمبریج ۱۹۳۵ در (Job of Edessa) می باشد^{۱۳۱}.
- ۲- فهرست کتابهای جالینوس را از یونانی به سریانی برگردانیده، که اسحق بن حنین آنرا به عربی ترجمه کرده است. جلد اول آن فهرست، شامل کتب پزشکی، و جلد دوم شامل کتب منطقی، فلسفی، نحو و بلاغی بوده است^{۱۳۲}.
- ۳ - ترجمه کتاب «الادویة المفردة» یا داروهای ساده به زبان سریانی، که حبیش آنرا به عربی درآورد^{۱۳۳}.
- ۴ - ترجمه کتاب «الاغذیة» (خوراکیها) بدسریانی، که حبیش و حنین آنرا به عربی درآوردند^{۱۳۴}.
- ۵- «تشریح الحیوان» (کالبدشکافی یا تشریح جانوران) بدسریانی، که حبیش آنرا به عربی درآورد^{۱۳۵}.
- ۶ - ترجمه کتاب «تفسیر کتاب الفصول» سریانی، که بوسیله حنین به عربی برگردانیده شد^{۱۳۶}.
- ۷ - «تقدمة المعرفة» (= شناخت پیشین) بدسریانی، که عیسی بن

۱۳۰ - یاقوت : معجم الادباء ۲۵/۳.

۱۳۱ - محقق: فیلوف ری ۸۷ - ۴۳۵.

۱۳۲ - همان ۲۹۴.

۱۳۳ - همان ۳۱۵.

۱۳۴ - همان ۳۱۱.

۱۳۵ - همان ۳۱۳.

۱۳۶ - همان ۳۱۴.

یحیی آنرا به عربی برگردانید^{۱۳۷}.

- ۸ - ترجمه کتاب «قوی النفس تابعة للبدن» (= نیروهای نفس تابع مزاج تن است) به سریانی، که حبیبی آنرا به عربی برگردانیده است^{۱۳۸}.
- ۹ - ترجمه کتاب «مایعتقد رأياً» به سریانی، که بوسیله ثابت بن قره و عیسی بن یحیی به عربی در آمد^{۱۳۹}.

پس از این، پزشکی در خراسان رواج یافت، و چون در نیشابور آزادی ادیان بود، لذا پزشکان زیادی از مسلمان و غیر مسلمان در کنار هم می زیستند، و در تاریخ بنامهای پزشکان یهودی و مسیحی و زرتشتی برمی خوریم^{۱۴۰}، و از اطبای نیشابور مکرر یاد شده است^{۱۴۱}، که انواع پزشکی را چون پزشکی عمومی، چشم پزشکی (کحال)، شکسته بندی استخوانها (مجبر) در نیشابور انجام می دادند^{۱۴۲}، یکی از اطبای نیشابور، حکیم داور یهودی بود که بعداً مسلمان شد^{۱۴۳}.

چنین بنظر می رسد که علم پزشکی در نیشابور به ترقیات شایانی نایل آمد تا بجایی رسید، که مناطق دیگر، حتی دارالخلافه، دست نیاز به خراسان و نیشابور دراز می نمودند، و بطوریکه نوشته اند، خلیفه الوائق (۲۲۷ هـ) فرزند همان معتصم، به بیماری استسقاء دچار گردید، و چون پزشکان بغداد نتوانستند او را معالجه کنند، طبیعی از نیشابور برای معالجه خلیفه بیفداد

۱۳۷ - همان بنقل از فردوس الحکمه ۳۱۳، و هداية المتعلمين ۷۵۱.

۱۳۸ - محقق (همان) ۳۱۷.

۱۳۹ - همان.

۱۴۰ - میهنی: اسرار التوحید ۱۲۳.

۱۴۱ - ابن فندق (همان) ۲۷ - ۲۸ و میهنی (همان) ۸۲.

۱۴۲ - ابن ابی اصیبه (همان) ۳۱/۱ - ۳۲ و کورکیس عواد: دلیل خارطة

بغداد ۱۱۴.

۱۴۳ - ابن فندق (همان) ۲۴۱.

رفت و معالجه نمود^{۱۴۴} که این موضوع را درباره خلیفه الراضی نیز گفتند^{۱۴۵}.
 ۴- عبدالله بن طاهر به همان چند نفری که از مأمون اجازه گرفت
 اکتفا نکرد، بلکه در رشته‌های دیگر نیز اقدام کرد. بطوریکه یاقوت نقل
 کرده است، عبدالله گروهی از سوارکاران طرسوس و ملطیه را با خود
 به نیشابور آورد، و فرزندان سران لشکر خراسان، برایشان تعلیم یافتند^{۱۴۶}.
 طرسوس میان انطاکیه و حلب، و سرزمین روم است، و ملطیه نیز در همین نواحی
 بوده است^{۱۴۷}. با مقایسه با وضع امروز، باید گفت که عبدالله بن طاهر،
 بمنظور ورزیده‌تر ساختن افراد نظامی خراسان، و آشنا ساختن سران سپاه
 با ابزار جنگی گوناگون، و فنون و تاکتیکهای نظامی جهان آنروز، و
 حتی انواع ورزشها و عملیات تقویتی و آمادگی، از کارشناسان نظامی
 روم و سوریه و ترکیه و دیگر جاها استفاده کرده است، و خراسان را از
 این لحاظ نیز، بحد اعلائی قدرت رسانید، که علاوه بر نبر و مندی بنیه دفاعی
 از یورشهای خارجی، توانستند به فتوحات قابل توجهی در صفحات شرقی
 و شمالی شرقی نیز نایل آیند، و این عمل عبدالله را می‌توان بعنوان تأسیس
 آکادمی نظامی و تربیت بدنی بحساب آورد.

۵- علم نجوم را ایرانیان می‌دانستند، علاوه بردانستنیهای خود،
 از هندوستان نیز کسب می‌کردند. برمک، پدر خالد برمکی، را مادرش
 بکشمیر برد، و برمک علم طب و نجوم را در کشمیر هندوستان بیاموخت^{۱۴۸}.
 تمام منابع اسلامی از آگاهیهای فراوان فضل بن سهل، وزیر مأمون، در

۱۴۴ - مستوفی : تاریخ گزیده - ۳۲۲.

۱۴۵ - آدم متر (همان) ۱۹

۱۴۶ - یاقوت : معجم الادباء ۱۷/۳.

۱۴۷ - یاقوت : معجم البلدان - طرسوس و ملطیه.

۱۴۸ - ابن فقیه : مختصر البلدان ۳۲۴.

علم نجوم و ستاره‌شناسی، سخن رانده‌اند^{۱۴۹}. طاهریان خود نیز علاوه بر علوم عربی (لغت و ادبیات، معانی بیان، بلاغت، عروض و قوافی و حتی نقد و بررسی) کمابیش به‌علوم دیگر آشنا بودند. عبدالله را آشنا به فلسفه و منطق دانسته‌اند. منصور بن طلحه از فضلا بود که در هنرهای زیبا و معماری، و حکمت و فلسفه و موسیقی، الهیات و فلک و هیئت، طبیعیات و علوم دیگر، آگاهی کامل داشت و تألیفاتی بجای نهاد، تا آنجاکه او را حکیم آل طاهر نامیدند^{۱۵۰}. اما نمونه‌ای از کتابهای وی عبارتند از:

- ۱- الابانة عن علم الفلك (شرح و تفسیر علم فلک و هیئت): ابوریحان بیرونی نام این کتاب را در یکی از مباحث عقیده‌ای نقل کرده است^{۱۵۱}، این کتاب دربارهٔ هیئت و نجوم بوده است.
- ۲- کتاب الوجود (دربارهٔ هستی)^{۱۵۲}: در زمینهٔ الهیات بوده است.
- ۳- کتاب المؤمنس، در موسیقی: کندی این کتاب را خوانده و آنرا هدم خوبی وصف کرده است^{۱۵۳}.
- ۴- کتاب عدد و معدودات، در حساب و هندسه.
- ۵- کتاب دلیل و استدلال، که شاید در فلسفه و منطق بوده است^{۱۵۴} بدون شك کتابهای دیگری داشته است که از آثار و اعمال او بد آنها پی می‌بریم.

منصور بن طلحه برای مسجد اعظم نیشابور مناری ساخت، که از لحاظ بلندی و ضخامت بزرگتر از مناری بود که ابومسلم خراسانی ساخته

۱۴۹ - گردیزی (همان) ۲.

۱۵۰ - کحاله ۱۳/۱۵؛ ابن‌الندیم ۱۱۷.

۱۵۱ - ابن‌الندیم ۱۱۷، قنطی: اخبار الحکماء ۲۷۶.

۱۵۲ - ابن‌الندیم، قنطی: اخبار الحکماء ۲۷۶.

۱۵۳ - فاریمس: تاریخ‌الموسیقی العربیة ۴۸.

۱۵۴ - محقق (همان).

بود. از لحاظ مهندسی و حساب، طوری این گلدسته و منار ساخته شده بود، که مردم در تمام ایام سال می توانستند ساعات روز را از حرکت آن تعیین نمایند^{۱۵۵}. این گفته بدین معنی است، که دانش معماری به اوج ترقی رسیده بود که با محاسبات دقیق ریاضی انجام می گرفت.

نیشابور بحدی پیشرفت کرد، تا اینکه مهمترین مرکز ستاره شناسی مشرق اسلامی گردید^{۱۵۶}، و ابومعشر فلکی^{۱۵۷}، یکی از منجمین قرن سوم هجری در نیشابور و خراسان بشمار رفته است^{۱۵۸}.

۶- در زمینه کشاورزی توجه فراوانی مبذول می گردید، و دستور داده شد تا کتابی درباره آبهای زیرزمینی و کاریزها نوشته شود، و برای این منظور از دانشمندان مصر و عراق کمک خواسته شد، تا اینکه در زمان طاهریان خراسان، یعنی نیمه اول قرن سوم هجری، کتاب «الفتی» را نوشتند.

این کتاب شامل کلیه احکام و مقررات کاریزها و قنوات بود، که مردم در حل اختلافات خود بدان مراجعه می نمودند، و تا سال ۴۴۴ هـ، که گردیزی وفات یافت، هنوز با احکام آن کتاب قضا یا حل و فصل می شد، و نسبت به کشاورزان توجه فراوانی معطوف می گردید^{۱۵۹}.

در زمینه آبیاری و اندازه گیری آبها، فعالیت های شایان توجهی بعمل آمد، و آبهای زیر زمینی نیشابور را باندازه آبهای رود سیحون^{۱۶۰}، ورود

۱۵۵ - حاکم : تاریخ نیشابور ۱۴۲.

۱۵۶ - سمرقندی : چهارمقاله. ۳۵.

۱۵۷ - کحاله ۱۴۸/۳ و ۱۵۶/۹.

۱۵۸ - ابن الانیر حوادث سال ۴۶۷ هـ

۱۵۹ - گردیزی (همان) ۳.

۱۶۰ - ابن خلکان : وفیات الاعیان ۲/۲۷۱.

دجله^{۱۶۱}، برآورد کردند. وضع آبیاری زیرزمینی و قنوات بقدری منظم انجام می‌گردید، که نمایشگر يك طرز تفکر رشد یافته و مبتکرانه است، و این عقیده از تنبوشه‌های باقیمانده از آن زمان، که روی آنها نام افراد سلسله طاهری نوشته شده، و در این زمان بدست آمده^{۱۶۲}، پدید آمده است. جالب توجه اینکه تا با امروز هنوز بهترین قناتهای نیشابوری را، بنام قنات طاهری می‌خوانند^{۱۶۳}.

در زمینه نگاهداری خشکبارها و مرباها و شیرینی‌ها، دستورات جالبی داده شده که با رعایت آنها به‌فساد و خرابی منجر نشود^{۱۶۴}، تمام این خصایص و محاسن و عمارت نیشابور بدست عبدالله بن طاهر میسر گردید^{۱۶۵}، حتی در اطراف نیشابور به غرس نهالهای درختان خرما اقدام کرده بودند^{۱۶۶}. درزمینه تشو و نمای ریباس (ریواس) نیز توصیه‌هایی بعمل می‌آوردند^{۱۶۷}.

بی‌جهت نبوده است که ادوارد براون گفته است: «دوره طاهریان در خراسان، از بسیاری جهات، بیش از سایر ادوار جالب بوده، و از نظر علمی و معنوی، بارورترین کلیه ازمنه تاریخ است^{۱۶۸}. زیرا پیش از رفتن طاهریان از بغداد بنیشابور، خلیفه مأمون خراسان را در درجه دوم اهمیت قرار داده بود، که نخست دارالخلافه بغداد و دوم نیشابور بود^{۱۶۹}،

۱۶۱ - مفنسی : أحسن التقاسیم ۲۹۹

۱۶۲ - سرپرسی سایکس : تاریخ ایران ۲۳.

۱۶۳ - نفیسی : تاریخ خاندان طاهری ۱۵۸.

۱۶۴ - حاکم (همان) ۱۳۶.

۱۶۵ - ابن فندق (همان) ۳۶.

۱۶۶ - ابن فندق (همان) ۲۷ - ۲۸.

۱۶۷ - نویری : نهاية الارب ۱/۳۴۹.

۱۶۸ - براون : تاریخ ادبیات ایران ۱/۳۱۱ - ۳۱۲.

۱۶۹ - شاپشتی (همان) ۸۹.

اما با انتقال علوم خراسان و ضعف بغداد، قضیه بعکس شد، بنحوی که تمام دنیا را در نیشابور جمع شده یافتند و عصابة الجرجانی، شاعر معروف^{۱۷۰}، که یاقوت او را جرجانی یادداشت کرده است^{۱۷۱}، در آیاتی خراسان را برابر با تمام دنیا دانسته است^{۱۷۲}.

این شاعر در قرن سوم هجری میزیسته است، یعنی دوره انتقال علوم و مرکزیت آن به خراسان که سخنان او را شنیدیم، ولی باید بگوییم که این جنبش و حرکت بخوبی سیر صعودی طی می کرد که علی بن عبدالله بن احمد نیشابوری متوفی سال ۴۱۸ هـ، پس از آنکه مدرسه ای در محله افریس^{۱۷۳} نیشابور ساخت، آیاتی درباره نیشابور و خراسان سرود، و نیشابور را مرکز شهرهای جهان و قبه الاسلام نامید^{۱۷۴}.

در پرتو همین فعالیت های مدبرانه بود که نیشابور پرچمدار تأسیس مدارس در تمام نقاط جهان اسلام شد، و در زمان نظام الملک نخست نظامیه نیشابور و سپس نظامیه های دیگر تأسیس شد، و شرح آن به این

۱۷۰ - ابن المعتز: طبقات الشعراء ۳۹۹ - ۴۵۱.

۱۷۱ - یاقوت: معجم البلدان - خراسان.

۱۷۲ - ابن النقیه (همان) ۳۱۶.

الدار داران : ایوان و غمدان	والملك ملکان ساسان و قحطان
والناس فارس، والاقليم بابل والاسلام	مکه والدينا خراسان
والجانان المتيدان اللذاخشيا	منها بخارا وبلخ المشاه و ازان
قديمز الناس أفواجا ورتبهم	فمر زبان و بطريق و دهقان

۱۷۳ - ابن فندق ۱۳۲، ۱۸۵، ۱۹۵، ۲۵۲، ۲۴۱، ۲۶۸.

۱۷۴ - ابن فندق ۱۸۵.

فلك الافاضل ارض نیشابور	مرسی الانام و لیس مرسی بور
دعيت ايرشهر البلاد لانها	قطب و سائرها رسوم السور
هي قبة الاسلام نائرة الموى	فكانها الاقمار في الديقور
من تلق منهم تلقه بمهابة	رفت عليه لفضله الموفور
لهم الاوامر والنواهي كلها	ومدى سواهم رتبة المأمور

موضوع ارتباطی نخواهد داشت که ما درباره انتقال مرکزیت از بغداد به خراسان سخن می‌گوئیم.^{۱۷۵}

چنین بنظر می‌رسد که خراسان در این دوره سرشار از کتابخانه‌های شخصی و عمومی گردیده است. ابن‌الندیم و دیگران بهنگام ذکر کتابخانه معتبر بغداد، لفظ مفرد بکار برده و آنرا خزانه‌دار الحکمه می‌نویسد، اما چون بخراسان می‌رسند، آنرا با لفظ جمع خزائن الطاهره می‌نامند^{۱۷۶} دلالت این استعمال صیغه جمع بر این است، که کتابخانه‌های متعددی ساخته‌اند، که شایسته تقدیر و ذکر آنها بصورت جمع بوده است. نظر اینجانب این احتمال قریب یقین است، زیرا مقر طاهر در مرو بود، و فرزندش طلحه، در مرو و بلخ، و عبدالله درنیشابور و جاهای دیگر، و از آنجا که همگی افراد این خاندان به کتاب عشق می‌ورزیدند، شاید در هر شهری کتابخانهای پیا داشته‌اند، که ابن‌الندیم بخود اجازه داده است تا بدینگونه از آنها یاد کند.

نادرتین کتابها را در ایران می‌یافتند، چنانکه تنها نسخه منحصر بفرد کتاب‌العین خلیل فراهیدی را در خزاین طاهریان یافتند^{۱۷۷}، و این بدینمعنی است، که ایران و خراسان در قرن سوم هجری، ندرتها در جلب مغزها می‌کوشیدند، بلکه وسایل آسایش و بهره‌گیری آن مغزها را که کتاب بود، بهروسیله و قیمتی بود از اطراف می‌آوردند، تا مغزهای جلب شده در اثر محیط خالی از ابزارکار و مطالعه، بدنبال کتابهای نایاب و غیره بازنگردند. تمام خراسان کانون علم و معرفت شده و تنها بدینشابور

۱۷۵ - دوست و همکار محترم آقای دکتر کسایی رساله دکتری خود را در باره «مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن» نوشته‌اند.

۱۷۶ - ابن‌الندیم ۴۳.

۱۷۷ - همان.

منحصر نبود. در کتابخانه رأس الجسر بخارا، کتابهای فراوانی بوده است.^{۱۷۸} کتابخانه طاهریان سرشار از کتابها بود.^{۱۷۹} عبدالله از جوانی کتابخانه شخصی داشت، که از کتابخانه عمومی مجزا بود.^{۱۸۰} در هر مسجد و جامعی کتابخانه تأسیس می‌شد^{۱۸۱}، که برخی از آنها در کتب نقل شده‌اند. از حافظ ابرو نقل کرده‌اند، که شش کتابخانه در نیشابور سوخته، و هفت کتابخانه غارت شده است.^{۱۸۲}

جز در نیشابور و خراسان، شهرستانهای دیگر ایران نیز به‌فعالیت افتادند و به نیشابور تاسی جستند. در سال ۲۷۲ هـ از قرن سوم، یکی از مردم اصفهان، سیصد هزار درهم صرف خرید کتابهای کتابخانه‌اش نمود.^{۱۸۳} قاضی بن حیان متوفی بسال ۳۵۴ هـ کتابخانه‌ای ویژه طلاب علوم مدرسه خودش تأسیس کرد، که برای مطالعه و یافتن کتابها وقت محصلین تلف نشده و بهدر فرود^{۱۸۴}. یاقوت از دوازده کتابخانه مرو نام برده است که کتابها را به آسانی و سادگی و در اسرع وقت در اختیار علاقمندان به مطالعه قرار می‌داده‌اند، و گاه اتفاق افتاده است که دویت جلد کتاب نفیس به کسی داده می‌شد، بدون اینکه دیناری بعنوان ودیعه دریافت نمایند^{۱۸۵}، ابوعلی بن سوار در رامهرمز کتابخانه معتبری تأسیس کرد^{۱۸۶}. یکی از

۱۷۸ - عوفی : لباب الالباب ۱۹ - ۲۱.

۱۷۹ - ابوالفرج : أغانی ۱۷۵/۶ - ۱۷۶.

۱۸۰ - همان.

۱۸۱ - آدم متر : الحضارة الإسلامية...، ۲۸۶.

۱۸۲ - ثابتي : تاریخ نیشابور ۳۸۹.

۱۸۳ - آدم متر (همان) ۳۸۹.

۱۸۴ - یاقوت : معجم الادباء ۴۲۵/۲.

۱۸۵ - یاقوت : معجم البلدان، ماده مرو.

۱۸۶ - مقدمی : أحسن التقاسیم ۴۱۳؛ ابن الندیم : الفهرست (فلوکل) ۱۳۹.

افتخارات پادشاهان جمع‌کتاب و تأسیس کتابخانه بود^{۱۸۷}. سامانیان، صفاریان و آل بویه، در تأسیس مدارس و کتابخانه‌ها می‌کوشیدند^{۱۸۸}. ابوالوفاء بن سلمه در همدان کتابخانه بزرگی داشته است، که ابوتمام شاعر معاصر طاهریان از آن بهره گرفته و کتاب حماسه خود را نوشته است^{۱۸۹}. در ساوه کتابخانه عظیمی وجود داشته که آنرا در دنیا بی‌نظیر دانسته‌اند^{۱۹۰}، اگر دقیقاً بررسی شود معلوم می‌گردد، که تنها در ایران، و بویژه در خراسان چه تحول عظیمی پدید آمده است^{۱۹۱}، که در یک مقاله و یک کتاب نمی‌گنجد، و ما با این مرور زودگذر، به‌شمه‌ای از آن اشاره کردیم. نمونه‌ای از کتابهایی که خراسانیان نوشته‌اند عبارتند از:

۱- ابوزید احمد بن سهل بلخی^{۱۹۲}، کتابی درباره محاسن آل طاهر نوشته^{۱۹۳}، که از میان رفته است.

۲- ابوالعباس احمد بن محمد بن حسن دلفندی (از دیه دلقند)، تفسیری در سه جلد برقرآن نوشته بود، که ابن‌فندق آنرا دیده و گوید که این تفسیر در فترت نیشابور در تاراج از بین رفت و این دیه از سکنه خالی شد^{۱۹۴}.

۳- سه نفر بنامهای عباس بن مصعب، احمد بن یسار و معدانی، درباره تاریخ مرو جداگانه نوشته‌اند.

۴- دو نفر بنامهای ابوالحاق، احمد بن محمد بن یونس بزاز، و

۱۸۷ - ابن‌طیفور: کتاب بغداد ۱۵۷.

۱۸۸ - آدم متر (همان) ۲۹۲.

۱۸۹ - کنتوری (همان) ۲۵۲.

۱۹۰ - یاقوت: معجم البلدان کلمه ساوه.

۱۹۱ - دکر محمدی (الادب الفارسی فی اهم ادواره واشهر اعلامه) ۱۳-۲۱.

۱۹۲ - کحاله ۱/۲۴۵.

۱۹۳ - محقق (همان) ۳۲.

۱۹۴ - ابن‌فندق (همان) ۱۲۹.

ابواسحاق، احمد بن محمد بن سعید حداد، درباره تاریخ هرات، کتاب نوشته‌اند.

۵- سعید بن جناح، کتاب «تاریخ بخارا و سمرقند» را نوشت.

۶- دو نفر بنامهای السری بن والویه، و ابو عبدالله محمد بن سعید، درباره تاریخ خوارزم نوشتند.

۷- محمد بن عقیل فقیه، درباره تاریخ بلخ نوشته است.

۸- ابوالقاسم کعبی بلخی، «تاریخ نیشابور» را نوشت، که اصل آن در کتابخانه مسجد عقیل نیشابور بوده و سوخت. احمدغازی تاریخ نیشابور را در دو جلد نوشت. الحاکم ابو عبدالله نیشابوری^{۱۹۵}، تاریخ نیشابور را در ۱۲ جلد نوشت، ابوالحسن عبدالغافر، تتمه آنرا بنام «سیاق التاریخ» بزبان فارسی و بنام تکمله آن نوشت^{۱۹۶}.

۹- علی بن ابی صالح خواری، تاریخ بیهق را در چند جلد بزبان عربی نوشت، که پایان نیافت. ابن فندق نیز تاریخ بیهق را از روی کتب دیگر گردآورد و نوشت، که اکنون بچاپ رسیده و در دسترس است ولی متأسفانه بخوبی تحقیق نشده و از فهرست اعلام عاری است.

۱۰- حسین بن احمد سلامی، «تاریخ ولایة خراسان»، و کتاب «الثار فی تاریخ خوار» را نوشت.

این کتابها در زمان ابن فندق بوده‌اند^{۱۹۷} و دیگران نیز درباره خراسان نوشته‌اند چون: «محاسن خراسان»، «کتاب خراسان»، «فتوح خراسان»، «اختلاف الروایة فی خبر قتیبة بخراسان»، «نوا در قتیبة بن مسلم بخراسان»، «نزول العرب بالسواد و خراسان»، «امراء خراسان والیمن»، «جواب

۱۹۵ - کحاله ۲۳۸/۱۵، ابن فندق (همان) ۱۸۳.

۱۹۶ - ابن فندق (همان).

۱۹۷ - ابن فندق (همان) ۲۵.

اهل خراسان» ۱۹۸.

باید بدانیم که خراسان آنروزگار مفهوم وسیعی داشت که گاهی به تمام ایران و ماوراءالنهر تا مرز هندوستان اطلاق می‌گردید، که در اینجا مجال گفتگو در این زمینه نمی‌باشد^{۱۹۹}.

فهرست تفصیلی، آخذ و مراجع:

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - نهج البلاغه، فرمایشات امیر المؤمنین (ع) ضبط دکتر صبحی الصالح، بیروت.
- ۳ - آدم متر: الحضارة الاسلامية في القرن الرابع الهجري، ترجمه محمد عبدالهادی ابوریده، لجنة التألیف والترجمة والنشر، قاهره، ۱۳۵۹ هـ = ۱۹۴۵ م.
- ۴ - ابن ابی اصیبه: عیون الانباء فی طبقات الاطباء، شرح و تحقیق دکتر تزار رضا، مکتبه الحیاء، بیروت ۱۳۸۵ هـ = ۱۹۶۵ م.
- ۵ - ابن الاثیر (علی بن احمد - ت ۶۳۵): الكامل فی التاریخ، شیخ عبدالوهاب نجار، مصر ۱۳۴۸ هـ = ۱۹۲۹ م.
- ۶ - ابن بابویه (محمد بن علی الصدوق قمی ت ۳۸۱): عیون أخبار الرضا (ع)، ناشر محمد رضا مشهدی ۱۳۷۷.

-
- ۱۹۸ - رك مقاله استاد كاظم مدير شانهجی (سهم خراسان در تدوین علوم اسلامی) نشریه دانشكده الهیات و معارف اسلامی مشهد (۸ - ۹).
- رك مقاله دکتر يوسف حسین بكار (خراسان فی التراث العربی) نشریه دانشكده الهیات و معارف اسلامی - مشهد (شماره ۲-۶).
- ۱۹۹ - رك مقاله آقای عبدالحمید مولوی در باره خراسان (نیشابور مرکز خراسان) و همجنین مقاله استاد كاظم مدير شانهجی، درباره (حدود خراسان در طول تاریخ) نشریه دانشكده الهیات و معارف اسلامی - مشهد. و مقاله (نیشابور) از لاکهارت، ترجمه عباس سعیدی - نشریه دانشكده ادبیات - مشهد ش ۴.

- ٧ - ابن جلجل (سليمان بن حسان أندلسى - تأليف بسال ٣٧٧): طبقات الاطباء و الحكماء تحقيق فؤاد سيد، قاهره، ١٩٥٥ م.
- ٨ - ابن خلكان (أحمد بن محمد - ت ٦٨١): وفيات الاعيان، تحقيق محمد محيى الدين عبد الحميد، كتابفروشى النهضة المصرية - قاهره، ١٣٦٧ هـ = ١٩٤٨ م.
- ٩ - ابن الطلقى (محمد بن على بن طباطبا، ت ٧٥٩): الفخرى فى الاداب السلطانية، دار احياء الكتب العربية، مصر، ١٣١٧ هـ = ١٩٥٥ م.
- ١٥ - ابن طيفور (احمد بن طاهر، ت ٢٨٥): كتاب بغداد، مؤسسة نشر الثقافة الاسلاميه، قاهره، ١٣٦٨ هـ = ١٩٤٩ م.
- ١١ - ابن عبدربه (أحمد بن محمد ت ٣٢٨): العقد الفريد، لجنة التأليف والترجمة و النشر، قاهره، ١٣٥٩ هـ = ١٩٤١ م.
- ١٢ - ابن العبرى (غريغوريوس بن أهرن طبيب ملطى ت ٦٨٥): تاريخ مختصر الدول، بيروت ١٨٩٥ م.
- ١٣ - ابن الفقيه (احمد بن محمد همدانى - قرن چهارم): مختصر البلدان، ليدن، ١٣٥٢ هـ = ١٨٨٤ م.
- ١٤ - ابن فندق (على بن زيد بيهقى): تاريخ بيهقى، تصحيح بهمنيار، كتابفروشى فروغى، تهران ١٣١٧.
- ١٥ - ابن قتيبه (عبدالله بن مسلم دينورى ت ٢٧٥ يا ٢٧٦): المعارف، تحقيق ثروت عكاشه، قاهره، ١٣٨٥ هـ = ١٩٦٥ م.
- ١٦ - ابن قنفذ (احمد بن قسطنطينى ت ٨١٥): الوفيات، تحقيق عادل نويهض - بيروت ١٣٩٥ هـ = ١٩٧١ م.
- ١٧ - ابن المعتز (عبدالله ت ٢٩٦): طبقات الشعراء، تحقيق عبدالستار احمد السراج، دار المعارف قاهره، ١٣٧٥ هـ = ١٩٥٦ م.
- ١٨ - ابن منقذ (أسامة بن مرشد ت ٥٨٤): لباب الاداب، تحقيق

- أحمد محمد شاکر، قاهره، ١٣٥٤ هـ = ١٩٣٥ م.
- ١٩ - ابن الندیم (محمد بن اسحاق): الفهرست، باهتمام فلوگل، کتابفروشی خیاط، بیروت.
- ٢٥ - أبو الطیب (عبدالواحد بن علی لغوی ت ٣٥١): مراتب النحویین، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، مصر ١٣٧٥ هـ = ١٩٥٥ م.
- ٢١ - أبو الفدا (عماد الدین، اسماعیل بن أفضل): تاریخ، مصر، ١٣٢٥.
- ٢٢ - احمد امین: ضحی الاسلام، قاهره، ١٣٥١ هـ = ١٩٣٣ م.
- ٢٣ - ادوارد براون: تاریخ ادبیات ایران، ترجمه رشید یاسمی، کتابفروشی ابن سینا، تهران ١٣٢٩.
- ٢٤ - بروکلیمان: تاریخ الادب العربی، ترجمه دکتر عبدالحلیم نجار، دارالمعارف مصر ١٣١٩ هـ = ١٩٥٩ م.
- ٢٥ - بروکلیمان: تاریخ الشعوب الاسلامیة، ترجمه دکتر نیبه فارس و منیر بعلبکی، بیروت ١٣٦٨ هـ = ١٩٤٨ م.
- ٢٦ - توحیدی (أبو حیان، علی بن محمد ت ٤٥٥): البصائر والذخائر، بغداد ١٣٧٤ هـ = ١٩٥٤ م.
- ٢٧ - توحیدی (أبو حیان): الصداقة والصدیق، دمشق ١٣٨٤ هـ = ١٩٦٤ م.
- ٢٨ - ثابتي (مؤید) تاریخ نیشابور، کتابفروشی باستان، مشهد ١٣٣٥.
- ٢٩ - ثعالبی (ابو منصور نیشابوری ت ٤٢٩): خاص الخاص، مکتبه الحیاة، بیروت ١٣٨٦ هـ = ١٩٦٦ م.
- ٣٥ - جرجی زیدان: تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، مطبوعات امیرکبیر، تهران ١٣٣٦.
- ٣١ - جنید (معین الدین، ابوالقاسم شیرازی): شدالازرقی حط

- الأوزار عن زوار المزار، تهران ۱۳۲۸.
- ۳۲ - جواد علی: المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، کتابفروشی النهضة، بغداد ۱۹۷۱ م.
- ۳۳ - حاکم (أبو عبدالله نیشابوری ت ۴۰۵): تاریخ نیشابور، کتابفروشی ابن سینا، تهران. ۱۳۳۹.
- ۳۴ - حصري (أبو اسحاق قیروانی ت ۴۵۳): زهر الاداب وثمر الالباب، قاهرة، ۱۳۵۸ هـ = ۱۹۳۹ م.
- ۳۵ - حمزة اصفهانی: تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء، لیبزیک ۱۳۴۰ هـ = ۱۹۲۱ م.
- ۳۶ - خدیجه حدیثی: ابوحیان نحوی، بغداد، ۱۳۸۵ هـ = ۱۹۶۶ م.
- ۳۷ - خطیب (أبو بکر أحمد بن علی بغدادی ت ۴۶۳): تاریخ بغداد ۱۳۴۹ هـ = ۱۹۳۱ م.
- ۳۸ - دهخدا: لغت نامه، تهران.
- ۳۹ - دینوری (أحمد بن داود، أبو حنیفه ت ۲۸۲): الاخبار الطوال تحقیق عبدالمنعم عامر... قاهرة، ۱۳۸۰ هـ = ۱۹۶۰ م.
- ۴۰ - زامباور: معجم الانساب والاسرات الحاكمة فی التاريخ الاسلامی، مصر ۱۳۷۱ هـ = ۱۹۵۱ م.
- ۴۱ - زبیدی (أبو بکر، محمد بن حسن ت ۱۳۷۹): طبقات النحویین واللغویین، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، قاهره ۱۳۷۳ هـ = ۱۹۵۴ م.
- ۴۲ - زرکلی (خیرالدین): الاعلام، قاهره ۱۳۷۴ هـ = ۱۹۵۴ م.
- ۴۳ - سرپرسی سایکس: تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی گیلانی، مطبوعاتی علی اکبر علمی، تهران ۱۳۳۵.
- ۴۴ - سمانی (ابوسعید، عبدالکریم بن منصور تمیمی ت ۵۶۲): الانساب، هندوستان ۱۳۶۸ هـ = ۱۹۶۶ م.

- ۴۵ - سمرقندی (أحمد بن عمر نظامی عروضی): چهار مقاله،
کتابفروشی ابن سینا، تهران ۱۳۴۳.
- ۴۶ - سیوطی (جلال الدین ت ۹۱۱): طبقات المفسرين، لیدن
۱۲۵۵ هـ = ۱۸۳۹ م.
- ۴۷ - شایستی (أبو الحسن، علی بن محمد ت ۳۸۸): الدیارات، بغداد
۱۳۷۱ هـ = ۱۹۵۱ م.
- ۴۸ - شهید عاملی: منیة المرید فی آداب المعفید والمستفید، نجف
۱۳۷۵.
- ۴۹ - صدر (سید حسن ت ۱۳۵۴): تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام،
بغداد.
- ۵۰ - صفا (دکتر ذبیح الله): تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی،
تهران ۱۳۳۱.
- ۵۱ - صنیع الدوله (محمد حسن خان): مطلع الشمس، تهران ۱۳۵۱.
- ۵۲ - طبری (محمد بن جریر ت ۳۱۵): تاریخ الرسل والملوک،
قاهره، ۱۳۵۷ هـ = ۱۹۳۹ م.
- ۵۳ - عمر فروخ: تاریخ العلوم عند العرب، بیروت ۱۳۹۵ هـ =
۱۹۷۵ م.
- ۵۴ - عوفی (محمد ۶۲۵): لباب الالباب، تحقیق ادوارد براون،
لندن ۱۳۲۵ هـ = ۱۹۵۲ م.
- ۵۵ - فؤاد أفرام (بستانی): دائره المعارف اللبانیه، بیروت ۱۳۷۶ هـ
= ۱۹۵۶ م.
- ۵۶ - قشیری (عبدالکریم بن هوازن ت ۴۳۱): ترجمه رساله
قشیری، تصحیح استاد فروزانفر، مؤسسه چاپ و ترجمه و انتشار کتاب،
تهران ۱۳۴۵.

- ٥٧ - قفطی (جمال‌الدین، علی بن یوسف ت ٤٤٦): اخبار العلماء
باخبار الحکماء، لیبزیک ١٣٢١ هـ = ١٩٥٣ م.
- ٥٨ - قفطی (جمال‌الدین): انباء الرواة علی أنباء النحاة، دارالکتب
المصریه ١٣٦٩ هـ = ١٩٤٩ م.
- ٥٩ - کحالة (عمر رضا): معجم المؤلفین، دمشق ١٣٧٨ هـ = ١٩٥٨ م.
- ٦٥ - کنتوری (اعجاز حسین نیشابوری ت ١٢٨٦): کشف الحجب
والاستار عن أسماء الکتب والاسفار، کلکته ١٣٣٥ هـ = ١٩١١ م.
- ٦١ - کندی (محمد بن یوسف مصری ت ٣٨٥): ولایة مصر، تحقیق
دکتر حسین نصار، دار صادر، دار بیروت ١٣٧٩ هـ = ١٩٥٩ م.
- ٦٢ - کندی (محمد بن یوسف): الولاية والقضاء، بیروت ١٣٢٦ هـ
= ١٩٥٨ م.
- ٦٣ - گردیزی (عبدالحی بن ضحاک ٤٤٤): زین الاخبار، تحقیق
علامه قزوینی، تهران ١٣٢٧ هـ - ١٩٤٨ م.
- ٦٤ - محقق (دکتر مهدی): فیلسوف ری، انتشارات انجمن آثار
ملی تهران ١٣٤٩.
- ٦٥ - مستوفی (حمدالله ت ٧٣٥): تاریخ گزیده، باهتمام ادوارد
براون - لندن ١٣٧٨ هـ = ١٩١٥ م.
- ٦٦ - مصطفی جواد: دلیل خارطة بغداد المفضل قديماً و حديثاً،
بغداد ١٣٧٨ هـ = ١٩٥٨ م.
- ٦٧ - مقدسی (البشاری متوفی در قرن چهارم): أحسن التقاسیم
فی معرفة الاقالیم، لینن، ١٣٢٤ هـ = ١٩٥٦ م.
- ٦٨ - مهینی (محمد بن منور): أسرار التوحید فی مقامات الشیخ
أبی سعید أبی الخیر ت ٤٤٥، مطبوعاتی امیرکبیر، تهران ١٣٣٢.
- ٦٩ - نفیسی (سعید): تاریخ خاندان طاهری، انتشارات اقبال،

تهران ١٣٣٥.

- ٧٥ - نویری احمد بن عبدالوهاب (٧٣٣): نهاية الارب، قاهره -
١٣٤٧ هـ = ١٩٢٩ م.
- ٧١ - ونسك : المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوي، ليدن
١٩٣٦ م.
- ٧٢ - ياقوت (شهاب الدين، ابو عبدالله رومي ت ٦٢٦ هـ) : معجم
الادباء، قاهره، ١٣٥٥ هـ = ١٩٣٦.
- ٧٣ - ياقوت (رومي) : معجم البلدان، تحقيق وستنفلد، ليزريك
١٢٨٣ هـ = ١٨٦٦ م.
- ٧٤ - يعقوبی (احمد بن واضح ت ٢٩٢): البلدان، ليدن ١٣٥٩ هـ
= ١٨٩١ م.
- ٧٥ - يعقوبی (ابن واضح) : تاريخ يعقوبی، دارصادر، دار بيروت
١٣٧٩ هـ = ١٩٦٥ م.